

بلندگی آتیه ایران در سایه تکیه به توانمندی های معلولان

زندگی رازندگی کنید؛ با ادامه تحصیل

● میترا بهرامی

شدم و در رشته‌ی رایانه به تحصیل پرداختم. سال بعد از آن را نیز با نمره‌های مناسب قبول شدم.

برای دانشگاه ثبت نام نکردم

در مقطع راهنمایی مدرسه‌ام نزدیک خانه بود. روزهایی که می‌توانستم، به مدرسه می‌رفتم اما روزهایی که قادر به مدرسه رفتن نبودم دوستانم درس‌ها را در کتاب و دفترم می‌نوشتند و با کمک آنان می‌توانستم امتحان بدهم. معلم دبیرستانم به عنوان معلم خصوصی به منزل ما می‌آمد و واحدهای عملی را به من آموزش می‌داد. درس‌های عملی را هم با اطلاع کادر آموزشی مدرسه در منزل امتحان دادم و نمرات آن در مدرسه ثبت می‌شد. اما پس از پایان متوسطه برای ورود به دانشگاه در آزمون ثبت‌نام نکردم. علت این امر بروز زخم بستر و بیماری بود.

تشویق خانواده دلگرم کرد

مدتی از گرفتن دیپلم گذشت تا اینکه تشویق‌های خانواده دلگرم کرد تا خودم را آماده دانشگاه کنم. همیشه اهل مطالعه کتاب‌های روانشناسی بودم و علاقمند بودم که اطلاعات بیشتری در این زمینه داشته باشم بنابراین دوره پیش‌دانشگاهی را به صورت غیرحضور در رشته علوم انسانی خواندم و پس از آن در آزمون ورود به دانشگاه شرکت کردم و در رشته مورد علاقه‌ام در دانشگاه پیام نور رودسر پذیرفته شدم. حالا هم می‌توانم بگویم نمراتم متوسط به بالا هستند. با اینکه دروس دانشگاه پیام نور نیمه‌حضور ارائه می‌شوند من مرتب به دانشگاه می‌روم و در کلاس‌ها شرکت می‌کنم. دانشگاه را دوست دارم. محیط آن خوب است و با وجود دوستان خوبم، روحیه و انرژی می‌گیرم.

هدفم راه اندازی مهد کودک است

چه معلولیت باشد و چه نباشد باید زندگی کرد؛ به هر حال افراد سالم هم بدون مشکل نیستند. برای رسیدن به موقعیتی که در آن قرار دادم با سختی‌های زیادی کنار آمده‌ام و اکنون می‌توانم بگویم خودم را فرد موفق می‌دانم. گرچه هنوز به تمام اهدافم نرسیده‌ام اما تا اینجا کار را خوب پشت سر گذاشته‌ام.

می‌خواهم به تحصیلم ادامه دهم و با ادامه تحصیلات خود در رشته روانشناسی کودک در آینده مهد کودک ایده‌آلی راه‌اندازی کنم.

دوستان معلولم را تشویق به درس خواندن می‌کنم

آن دسته از دوستانم که معلولیت دارند، از مشاهده تحصیل من تعجب می‌کنند. دانشجویی بود که معلولیت نخاعی داشت و اظهار می‌کرد به دلیل نگاه‌های مردم از رفتن به دانشگاه خجالت می‌کشد اما این حرف او برای من پذیرفتنی نبود. بنابراین همه تلاشم را کردم تا او را تشویق به ادامه تحصیل کنم و اکنون آن دوستم به دانشگاه می‌رود. یکی دیگر از دوستانم نیز در دوران دبیرستان دچار ضایعه‌ی نخاعی شده بود، در مورد او هم تلاش کردم تا درس بخواند و او بالاخره مدرک دیپلمش را دریافت کرد.

استادها مرا الگوی دیگران می‌دانند

استادان دانشگاه و همکلاسی‌هایم رابطه دوستانه خوبی با من دارند. معلولیت من اوایل برایشان تازگی داشت اما اکنون نگاهی عادی به این مساله دارند. همکلاسی‌هایم را بسیار



زندگی همچنان به راه خود مشغول بود. پیچ‌های مسیر را می‌پیچید، از تنگناها عبور می‌کرد، شیب‌ها را بالا و پایین می‌جهید و خم به ابرو نمی‌آورد. تعطیلات نوروز تازه به پایان رسیده بود و بهار نوپای سال ۷۶ می‌رفت که خودنمایی کند. خورشید درست مانند دختران تازه به بلوغ رسیده سرحال و پر انرژی بود تا اینکه دوربین سرد و گرم چشیده روزگار روی دخترکی که نژادش به آبشار می‌لاش، به جمعبازارهای رودسر و به جواهرهای جواهر ده برمی‌گشت متمرکز شد.

فروردین ماه تازه به نیمه رسیده بود که در جاده رودسر، در یک بعد از ظهر تبادار خودرویی آخرین پیچ جاده را نیچید و زندگی پای خودخواهش را روی پدال ترمز فشار داد و هراسان فریاد برآورد: ایست...!

آتیه شعبانی دختر ۲۹ ساله رودسری، عضو یک خانواده چهارنفره است که از ۱۰ سالگی وقتی که کلاس چهارم دبستان بود بر اثر تصادف دچار آسیب‌گردنی و کشیدگی نخاع از مهره‌های پنجم و ششم ستون فقرات شد و از آن پس با وجود معلولیت توانسته است به تحصیل خود ادامه دهد. او اکنون دانشجوی ترم هفتم رشته روانشناسی در دانشگاه پیام نور رودسر است و با کمک خانواده و دوستانش با جدیت درس می‌خواند.

تمام امتحانات را در منزل دادم

پس از تصادف یک ماه در بیمارستان بستری بودم و در ایام امتحانات آن سال با همکاری کادر آموزشی مدرسه، تمام امتحانات را در منزل دادم. با پایان کلاس پنجم و دوره دبستان، مقطع راهنمایی را به صورت پراکنده به کلاس‌های درس می‌رفتم و در نهایت موفق به پایان این مقطع شدم؛ اما دوران متوسطه را به صورت غیرحضور سپری کردم. در این دوران وارد هنرستان فنی‌وحرفه‌ای

زانویم شکست و سختی بسیاری کشیدم؛ چنان‌که درد پا هنوز با من همراه است و خاطره بدی از آن سال‌ها برابم باقی گذاشت.

زندگی را زندگی کنیم

همه معلولان از جمله دوستان نخاعی‌ام باید به زندگی امیدوار باشند. برخی معلولان فقط به امید درمان نشسته‌اند و زندگی نمی‌کنند. خوب است بدانند وظیفه همه ما در زندگی شادبودن است و بهتر است همگی زندگی را به معنای واقعی زندگی کنیم.

آتیه اکنون با گذشت ۱۹ سال از معلولیتش گرچه با سختی معلولیت آشناست، به شادی اعتقاد راسخ دارد. او در کنار خود کسانی مانند برادرش علیرضا را دارد که یار و یاور آتیه‌اش هستند. او اکنون سختی درس‌خواندن با شرایط معلولیت را به جان خریده تا به هدفش برسد، تا روزی روانشناسی کودک بخواند و مهد کودک باز کند.

بی‌شک فرزندی که در مهد این‌چنینی و در کنار یک دختر موفق رشد کنند، اعتقاد و اعتماد به توانمندی معلولان در وجودشان جوانه می‌زند و رشد می‌کند؛ تا آن‌جا که آتیه ایران روز به روز ببالد.



دوست دارم و این حس متقابل است. مسئولان، کارکنان و استادان دانشگاه هم مراعات شرایط را می‌کنند و هوایم را دارند. آن‌ها مرا دوست دارند و به ادامه تحصیل تشویق می‌کنند. استادانم مرا به عنوان الگو به دیگران معرفی می‌کنند و من از برخورد تمام آن‌ها راضی هستم. پیش از آن تصور این بود که تحصیل دانشجویان فقط برای گرفتن مدرک است اما حالا خودم چیزهای زیادی آموختم، با افراد و افکار بیشتری آشنایی پیدا کرده‌ام.

نمی‌دانستم دانشگاه به این اندازه خوب است

محیط دانشگاه را دوست دارم. پیش از رفتن به دانشگاه کمتر پیش می‌آمد که بدون خانواده در محیط‌های شلوغ اجتماعی حاضر شوم؛ اما اکنون به حضور در فضای شلوغ دانشگاه عادت کرده‌ام. با دوستان قدیمی هنوز در ارتباطم و در دانشگاه هم به تعداد دوستانم اضافه شده است. با وجود آن‌ها در دانشگاه احساس تنهایی نمی‌کنم. فکر نمی‌کردم تحصیل در دانشگاه این اندازه خوب باشد و حالا از ورود به دانشگاه خوشحالم.

بهبودی با دانشگاه هم‌هانگ شد

وقتی به بهبودی اعلام کردم که قصد رفتن به دانشگاه را دارم با دانشگاه برای عبور و مرور من و یکی دیگر از دوستان معلول هم‌هانگی‌های لازم را انجام دادند و برای تردد آسان ما با ویلچر، رمپ ساختند. کلاس‌های درسی ما در طبقه اول ساختمان برگزار می‌شود و به راحتی می‌توانیم برای شرکت در کلاس‌ها رفت‌وآمد کنیم.

خانواده، پشتیبان همیشگی ام

خانواده و بیشتر از همه مادرم به من کمک می‌کنند. مادرم همیشه هوای درس‌خواندنم را داشت و در همه کارهای شخصی کمک می‌کرد. تشویق‌های او تا همین حالا هم ادامه دارد. برادر و پدرم نیز همیشه حمایت می‌کنند. حالا که به دانشگاه می‌روم، خانواده‌ام مرا به دانشگاه می‌برند و هنگام بازگشت نیز همیشه پدر و مادرم هر دو برای بازگرداندن من به دانشگاه می‌آیند. برادرم علیرضا را بسیار دوست دارم. هر زمان که به کمک او احتیاج داشته باشم در کنار من است. علیرضا پس از آسیب نخاعی من به دنیا آمد و تولد او خاطره‌ی خوش همیشگی من است.

علاقه زیادی به دانشگاه دارم

تحصیل نه خیلی سخت است و نه خیلی آسان. رفت‌وآمد به دانشگاه خستگی و سختی دارد و من که اغلب در منزل هستم، وقتی به دانشگاه می‌روم بسیار خسته می‌شوم. با این حال به دانشگاه علاقه زیادی دارم. اهل مطالعه هستم و هر روز کتاب می‌خوانم. به شدت به کتاب‌های روانشناسی و رمان علاقمندم. چند سال پیش کار تحقیق و تایپ انجام می‌دادم و این کار مدتی شغلم بود؛ اما بعد از آن کارم را کنار گذاشتم.

معلولیت همیشه محدودیت نیست

معتقدم تمام انسان‌ها مشکل دارند و معلولان هم مانند همه انسان‌ها با مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ مردم از دیدن من معمولاً خوشحال می‌شوند، تعجب می‌کنند یا برای ادامه تحصیل تشویق می‌کنند اما به هر حال باید زندگی کرد. از زندگی‌ام رضایت دارم. اگر بخواهم به معلولیت فکر کنم، تلاشم این است که نگاهی به پدیده‌ها داشته باشم. گاهی دوست داری جایی بروی اما نمی‌توانی؛ با این حال نمی‌توان گفت که معلولیت همیشه محدودیت است.

آتیه‌ای با هزاران خاطره

چند سال پیش که به مشهد رفته بودیم وقتی با خانواده به آرامگاه فردوسی رفتیم برای پایین رفتن از پله‌ها با ویلچر دچار مشکل شدیم. به خانواده‌ام گفتم به نوبت به آرامگاه بروند و من بالای پله‌ها در انتظار آمدن آنان بمانم. در همین حین یکی از مسافران آن‌جا آمد و به ما در پایین رفتن از پله‌ها با ویلچر کمک کرد. او قول داد نیم‌ساعت بعد برای بازگرداندن ما برگردد و دقیقاً به محض بیرون آمدن ما از آرامگاه، بیرون در منتظر بود.

این خاطره خوب از آن فرد مهربان همیشه در ذهنم مانده است. سال گذشته هم روز سالگرد تولدم استادی که برای او علاقه و احترام زیادی قائل بودم، به همراه دوستانم همگی بدون اطلاع قبلی به منزل ما آمدند و با آوردن کیک و هدیه و برگزار کردن جشن تولد غافلگیرم کردند. البته یک خاطره تلخ هم دارم و آن این است که ۱۰ سال پیش که به فیزیوتراپی رفته بودم به دلیل ناآشنایی فیزیوتراپ با نوع کار،